

سیری در بوستان

دکتر ایرج وامفی

بوستان سعدی

تهران
غلامحسین یوسفی

بوستان سعدی. به تصحیح و توضیح دکتر
غلامحسین یوسفی. تهران. خوارزمی.
۱۳۶۳

اگر در روزگار ما، تنها يك متن مصحح به چاپ رسیده باشد که همه گروههای مختلف دوستدار شعر بتوانند از آن استفاده برند، بی هیچ تردید و اغراق و مبالغه و تعارف، بوستان سعدی به تصحیح دکتر یوسفی است. این اثر نگارنده را بر آن داشته است که این

سطور را به عنوان سپاسگزاری از مصحح دانشمند آن بنگارد که هم پس از قرن‌ها روح سعدی را شاد کرده است و هم دوستداران بی شمار شعر آن شاعر بزرگ را به نوایی رسانده، و همین جا از خداوند مسئلت کنیم که به دکتر یوسفی، هم نیت و هم توفیق تصحیح کامل دیوان این فصیح‌ترین گوینده زبان شیرین و دلایز و گرامی مادریمان را عطا کند و کام همه باشندگان اقالیم زبان پارسی را از هند و کشمیر تا دریای مرمره با ارمغان این کاروان شکر از پایتخت جوان کشور کهنسال ایران شیرین کند. من تصور می‌کنم که در میان گویندگان طراز اول فارسی زبان تاکنون هیچ کس به خوش اقبالی فردوسی نبوده است. هر چه آن را دمرد که کاخ بلند شعرش نه تنها از باد و باران که از طوفان و زلزله تاریخ هم کمترین آسیبی ندید، در زندگانی جسمی خود به راحت و آسایش نرسید، اما «هر آن کس که دارد هوش و رای و دین / پس از مرگ براو کند آفرین» و شاهنامه گران قدرش که سند نجات ملی و قومی ماست، به دست مردم آزاده ایران، همچون مردمك چشم محافظت شد و نه تنها چیزی از آن از میان نرفت، نزدیک به دو هزار بیت نیز بر آن افزوده گشت و به نام نامی آن بزرگوار به ثبت تاریخ رسید و هزار سال پس از او به چندین زبان زنده جهان - به نظم و نثر - به ترجمه درآمد و جهانیان را با فرهنگ کهنسال و دیرپای این مرز و بوم آشنا ساخت، دانشمندانی از اطراف و اکناف گیتی، درباره او و کتاب بلند آوازه‌اش مقاله‌ها و رساله‌ها و کتابها نوشتند و حتی از واژه‌هایی که به کار گرفته بود فرهنگها ترتیب دادند و در زبان اصلی چند ده بار به چاپ رسید و چاپهای منقح و پاکیزه‌ای از آن کتاب شریف به دسترس همگان قرار داده شد و هنوز هم در سراسر جهان دانشمندانی در کار مطالعه و بررسی نسخه‌های خطی، برای تدوین بهترین شاهنامه هستند و در کشور خود فردوسی نیز اقبال مردم از شاهکار عظیم او به حدی است که از همه چاپهای متعدد و نسخه‌های فراوان آن، هم اکنون کمتر نسخه‌ای می‌توان در کتابفروشیها به دست آورد.

حافظ هم در این خوش اقبالی، دست کمی از بزرگمرد توسی خراسانی ندارد. ولی او تنها گرفتاریك رنج است، و آن هم تعبیرها و تفسیرهای مختلفی است که از شعرش می‌شود که اگر روح پرفتوح خواجه، در آن جهان، قادر بود همه آنچه درباره او و افکار و عقایدش نوشته‌اند بخواند، در شناخت خود، یعنی این آدم هزار چهره هر لحظه به يك رنگ، در می‌ماند و خدا می‌داند کارش به کجا می‌کشید. و اگر این یکی بلایی به سرش نمی‌آورد، از دست دستکارهای عجیب و غریبی که بعضی حافظ شناسان از عهد ماضی تا یومناهدا، در شعرش کرده‌اند، سر به صحرا و بیابان می‌گذاشت. مخصوصاً از خواندن بعضی واژه‌نامه‌های فاضلانها! باری، با این همه حافظ به خاطر داشتن چاپهای خوب از

یوانش و بخصوص آخرین چاپی که به همت دکتر خانلری صورت پذیرفته است، جزو خوش اقبالان به حساب می آید. اما در این میان، سعدی، آن دارنده زلال ترین و دلاویزترین غزل فارسی که صدسال پس از مرگش، حتی مطرب چینی شعرش را در آن سوی چین و ماچین ترنم می کرد و دل عارف و عامی را به وجد در می آورد (نگاه: سفرنامه ابن بطوطه)، به عقیده این بنده اکنون بداقبال ترین شاعر بوده است.

يك وقتی، مرحوم محمد علی فروغی، شاید از سرتفتن، کلیاتی زدیوان سعدی تصحیح کرد و به چاپ رساند که به هر تقدیر برای آن زمان بد نبود. اما معلوم نیست چه افسونی در قلم آن مرد بود که پس از او، دیگر هیچ محققى گرد کلیات این عزیز نگشت و اگر گشت یا سرش به تنش نمی ارزید یا تنها گوشه کوچکی از کار را گرفت و آن هم نه چنان متقن و امیدوار کننده و نتیجه این شد که اشراى بازار شناس بازار یاب که طالبان متاع شیرین سعدی را روز افزون می یافتند، دست به این خوان یغما گشودند و هر سال همان نسخه فروغی را - در قطعه های کوچک و بزرگ و متوسط و غیره - به حروف چینهای مطبوعه های آنچنانی سپردند و بارها با دید «از روی چاپ محمد علی فروغی» با صدها غلط چاپی به دست خلق خدا دادند که بنیاد این غلطها در آغاز اندک بود و هر که مدخر واری بر آن مزید کرد تا کار بدین غایت رسید که يك غزل ی غلط نمی شد در دیوان سعدی یافت و فقط همین اواخر بود که به برکت وجود مخترعان چاپ افست، دیگر غلط تازه ای بر خیل غلطهای گذشته اضافه نشد و این بود و بود تا این بنده - و همه دوستداران بی شمار شعر سعدی - چشممان به سعدی نامه دکتر بوسفی روشن شد و دریغ که این بزرگوار نیز، در مقدمه کوتاه خود بر این کتاب مستطاب هیچ وعده ای به خوانندگان مشتاق آثار شیخ برای تصحیح مابقی کلیات نداده است. واقعاً افسوس و بنده باید به صراحت عرض کند که تا به حال با این همه آرامش خاطر و لذت باطن، بوستان سعدی را این گونه روان و بی دست انداز و پاک و صاف و مطمئن و بدون عصبانیت نخوانده بود. وقتی شما در يك کتاب درسی دانشگاهی که نام پنج استاد دانشگاه نیز در پشت جلد آن به چاپ رسیده است این بیت را می بینید، آیا می توانید جلو ناراحتی عصبی خود را بگیرید؟

سوارنگون بخت بی راهرو

پیاده برد زو به رفتن گرو

آخر، سواری که «راهرو» ندارد دیگر چه صیغه ای است؟! همان لحظه که این کتاب را به دست گرفتم، بدون معطلی، به سراغ همین يك بیت رفتم و دیدم به درستی چنین آمده است. «سوارنگون بخت بیراه رو...» تفاوت را ملاحظه می فرمایید؟ باری، این چاپ بوستان، با همه چاپها تفاوت های عظیمی دارد.

دکتر بوسفی تقریباً و بل تحقیقاً نگذاشته است حتی هیچ محصلی از این کتاب بی فیض شود و در يك بیت سعدی درماند. در بخش دوم، آنچنان توضیحات مفصل و همه جانبه است که خواننده را از هر مراجعه ای بی نیازی می کند و در این کار به حدی مته به خشخاش گذاشته که گهگاه به نظر زیادی می آید، ولی اگر در نظر بگیریم که مقصود دکتر بوسفی واقعاً فایده عام این کتاب - در عمل نه در حرف - بوده، آن وقت می پذیریم که اگر واژه مرکب «کمر بسته» را هم، به «آماده خدمت» معنی می کند حق با اوست. از سر انصاف باید گفت که در توضیح و تشریح شعر سهل و ممتنع سعدی - که بخصوص در بوستان سهل و ممتنع تر است - به هیچ روی فروگذار نکرده است.

کتاب مقدمه گونه ای دارد با عنوان «جهان مطلوب سعدی در بوستان» که این بنده، البته با همه مطالب آن موافق نیست. اما چه باک، این بخش نظر اوست درباره سعدی، و نویسنده این سطور هم نظری دارد و هر کس دیگر هم می تواند نظر دیگری داشته باشد. سخن در این باره به هیچ وجه مطرح نیست و ارتباطی نیز با تصحیح و توضیح کتاب ندارد، بحثی است نظری و می توان گفت تا حدی فلسفی که به گفتار ما بستگی پیدا نمی کند. پس از این، متن کتاب آمده که با دقت بی مانندی به چاپ رسیده و تا آنجا که لازم می نموده اعراب گذاری شده و سپس توضیحات تکمیلی آمده است. یکی از بهترین کارهایی که در این چاپ شده است بردن نسخه بدلها به پایان کتاب است. واقعاً، این نسخه بدلها، تنها به کار گروهي خاص از خوانندگان می آید، چرا حواس بقیه را با آن پریشان کنیم؟

تردیدی نیست که کتابی که بیش از همه مورد توجه مردم واقع می شود، دارای نسخه های فراوانی هم می گردد و هر چه تعداد نسخه ها بیشتر شود، اغلاط موجود در آن نسخه ها هم - به هر دلیلی - بیشتر می شود. دیوان حافظ نیز دچار چنین بلیه ای است. ولی این بلیه، بیشتر از همه گریبا نگیر کتابهایی که جنبه درسی و تعلیمی هم داشته، شده و بوستان و گلستان سعدی و کتابهای دیگری از قبیل کلیله و دمنه و قابوس نامه، و کتابهای دیگری از این دست که در سرتاسر اقالیم زبان فارسی مشتاق و خواننده و محصل داشته و در مکتب خانه تدریس می شده و هر نو آموز مکتبی ناچار بوده نسخه ای از آن داشته باشد، طبیعی است که بیشتر گرفتار دخل و تصرفهای نسخه برداران شده و کار مصحح امر وزی را مشکلكتر کرده است، بخصوص در مورد سعدی که حتی به هنگام حیات، «قصب الجیب حدیش...»

یعنی، می توان گفت که در زمان زندگی خود او نیز نسخه های بوستان و گلستان از این نوع دستبردها ایمن نبوده، چه برسد به پس از مرگ، که صاحب نص از میان رفته و هر آشنای شعری،

داعیه اجتهاد دارد. تصحیح چنین متنی بسیار مشکلتر است از متونی که کمتر مورد توجه بوده و به همین سبب در دسترس همگان قرار نداشته.

متن حاضر از مقابله ده دست نویس با یکدیگر فراهم آمده که اساس چاپ حاضر، نسخه‌ای است که هم اکنون در شهر ژنو و در کتابخانه Bodemere نگهداری می‌شود. علامت اختصاری برای این نسخه «گ» اختیار شده به این مناسبت که قبلاً به «گریوی» [متأسفانه توضیحی درباره این شخص نیامده است] تعلق داشته است. تاریخ کتابت این نسخه سال ۷۲۰ است. اما در میان بقیه نسخه‌ها، نسخه متعلق به «کتابخانه علوم تاجیکستان» از همه قدیمتر است و این همان نسخه است که اساس کار تصحیح و چاپ بوستان توسط «رستم علی اوف» قرار گرفته و مطابق آنچه خود دکتر یوسفی مرقوم داشته این نسخه، در پایان «بدایع» تاریخ ۶۳۰ و در پایان گلستان تاریخ ۶۵۳ و در پایان «قطعات و رباعیات» تاریخ ۶۶۹ را دارد که به گفته ایشان در اصالت این تاریخها، محل تأمل است و به هر حال «رستم علی اوف» تاریخ تحریر آن را، مابین سالهای ۶۹۱ تا ۷۲۶ (یا ۷۰۰) حدس زده (ص ۱۴ مقدمه). به هر حال، و به هر دلیل، مصحح محترم، نسخه «گ» را بر نسخه تاجیکستان مرجع تشخیص داده، گویانکه ذکری از آن دلایل نموده‌اند.

پس از تصحیح انتقادی متن می‌رسیم به تعلیقات کتاب که عبارتند از:

۱) توضیحات: از صفحه ۲۰۳ تا ۴۱۹، یعنی ۲۱۷ صفحه - متن خود بوستان ۱۶۷ صفحه است. مطابق آماری که این بنده تهیه کرده، در هر صفحه به طور متوسط پانزده واژه و ترکیب و جمله و عبارت معنی و شرح و توضیح شده، آیات و احادیث و عبارات عربی ترجمه شده و ابیات نسبتاً مشکل تشریح گشته است. یعنی بر روی هم، بیش از سه هزار و دویست مورد را مصحح دانشمند شرح کرده که هیچکس در هیچ امری در این کتاب نیازمند مراجعه به هیچ مأخذ دیگری نباشد. اگر سعدی زنده بود و قرار بود خود کتاب را تصحیح و چاپ کند، گمان نمی‌رود چنین رنج عظیمی را بر خود همواره می‌کرد. شاید او می‌گفت برای یک فارسی زبان دیگر لازم نیست کلمات: خواهنده، پرخاش، نصیر، مهر (کابین)، مرّوت، اخوان، یونان (کشوری در جنوب شرقی اروپا)، لگام، تلف، شهد، خاطر، افشاندن، روی تافتن، دیرینه سال، عم‌زاده، پراکنده دل، فرزانه، فرزانگی، سخن سرد، درخور، دل افروز و نظایر اینها را توضیح دادن.

دکتر یوسفی بیش از سه هزار و دویست مورد، درباره چهار هزار و یازده بیت، شرح و تفصیل آورده است. واقعاً دست‌میزاد. ۲) نسخه بدلها: گذشته از آنچه گفته شد، ۸۰ صفحه کتاب به

شرح نسخه بدلها اختصاص دارد که به طور متوسط در هر صفحه بیست مورد، یعنی از مجموع چهار هزار و یازده بیت، یک‌هزار و ششصد بیت دارای شکل‌های مختلف در نسخه‌های جداگانه‌ده گانا است که تمام اختلافات موجود در آنها، در این ۸۰ صفحه ثبت و ضبط شده و جای گله‌ای برای هیچ محقق باقی نگذاشته است. اهل تتبع با در دست داشتن شماره بیت به راحتی می‌تواند همه نسخه بدلها را بیاید، و خواننده عادی هم ذهنش مشوش نمی‌شود. ۳) فهرست لغات و ترکیبات: در این بخش نیز در ۳۸ صفحه نزدیک به دو هزار و هفتصد واژه بسیط و مرکب با شماره بیت فهرست شده است. خواننده می‌تواند واژه مورد نظر خود را در تمام مواردی که به کار رفته به آسانی پیدا کند و اگر آن واژه دارای معانی متعدد است با توجه به شماره بیتها، توضیحات آنها را نیز بیاید و معانی متفاوت را بخواند.

۴) فهرست اعلام کتاب. ۵) فهرست مأخذ مورد استفاده و استناد: کار طاقت فرسای مصحح دانشمند، به نود و پنج سند و مأخذ و منبع فارسی و عربی و شش مأخذ اروپایی متکی است به اضافه یک ذهن نقاد و سخن‌سنج و سخن‌شناس که محیط است بر تمامی آن اسناد و مدارک. ۶) و سرانجام یک کار خوب، کشف ابیات براساس شماره بیتها.

بی‌تردید باید پذیرفت که در مورد تصحیح هیچیک از متون فارسی تا این حد دقت و وسواس علمی به کار گرفته نشده و دامنه‌ای به این وسعت پیدا نکرده و هیچ مصححی چنین رنج عظیمی را بر خود هموار نکرده است. بسیار دیده‌ایم که در یک متن یکی دو مورد از این همه کار آمده باشد اما نه همه با هم. برای مثال می‌توان گفت که مصححان فاضلی دیده‌ایم - که به گمان اینکه همه مردم ایران عربی می‌دانند - از معنی کردن حتی یک واژه دیر یاب و کم کار برد زبان عربی هم دریغ کرده‌اند چه برسد به معنی کردن یک بیت عربی. و اینجاست که باید به همت والا و اندیشه سترک دکتر یوسفی از بن دندان آفرین گفت و از خداوند طلب کرد که نیت خیر تصحیح و چاپ کلیات دیوان را هم به دل ایشان بیندازد و برای نخستین بار، این گوینده بزرگ و توانا - که پس از فرودسی بزرگ - به حق بزرگترین منت را بر گردن فارسی و همه فارسی زبانان و دوستداران این زبان کهنسال دارد و نقد سخن‌دلاویزش در طول قرن‌ها، راجح روح عاشقان این قند پارسی بوده است. صاحب یک دیوان منقح و پاک و پاکیزه گردد. واقعاً جای دریغ و حسرت و افسوس است که «افصح المتکلمین» زبان گهربار پارسی، این چنین از حیث داشتن یک چاپ خوب و دلپذیر و قابل استفاده همگان فقیر و تهیدست باشد؛ بخصوص که این بنده تصور می‌کند که به سبب شفافیت و صراحت شعر سهل و ممتنع

سعدي بهتر مي توان از نظر تصحيح با آن کنار آمد تا شعر چند پهلو و عارفانه و به هر حال مشكل حافظ.
در خاتمه اين عرايض، اين بنده، حين مطالعه به نكاتي برخورد كه برخي از آنها را با عرض پوزش عرضه مي دارد كه اگر در محل اعتنا قرار گرفت بدانها توجهي مبذول گردد.

(۱) در بيت ۱۴۵۹:

ز بنگاه حاتم يكي پير مرد
طلب ده درم سنگ، فانيذ كرد

مرقوم شده است: «درم سنگ: وزن يك درم». در مورد خود درم (ب ۱۱۸۴) آمده است: «واحد پول نقره بوده». در بيت فوق پس، پير مرد از حاتم، مقدار وزني از قند طلب کرده كه بهايش ده درم باشد. قدری مطلب سنگين است. البته در اينكه درم همان است كه مصحح محترم آورده ترديد نيست. اما آيا «درم سنگ» خودش يك وزن خاص نبوده است؟ در مورد «دانگ» نيز ما به همين آشفتگي برمي خوريم. اين واژه در فهرست واژه ها به چهار جا ارجاع داده شده است (ب: ۱۱۸۴ و ۱۲۹۹ و ۱۵۵۱ و ۱۵۶۸- در يك مورد هم فراموش شده: ب ۳۰۷۷). معنی آن را «واحد وزن معادل هشت حبه و برابر دو قيراط» آورده اند. اگر لبيات را مرور كنيم و با اين تعريف تطبيق دهيم به آشفتگي پي مي بريم. در نخستين بيت (۱۱۸۴) به درستي واحد وزن است ولي در دومين بيت چنين است:

بناليد درویش از ضعف حال

بر تند روئی خداوند مال

نه دینار دادش سیه دل نه دانگ

بر او زد به سر، باری از طیره بانگ

نه پول به او داد نه «دانگ». دانگي از چه چيز؟ و بيت ۱۵۵۱:

جوانی به دانگي کرم کرده بود

تمنای پیری بر آورده بود

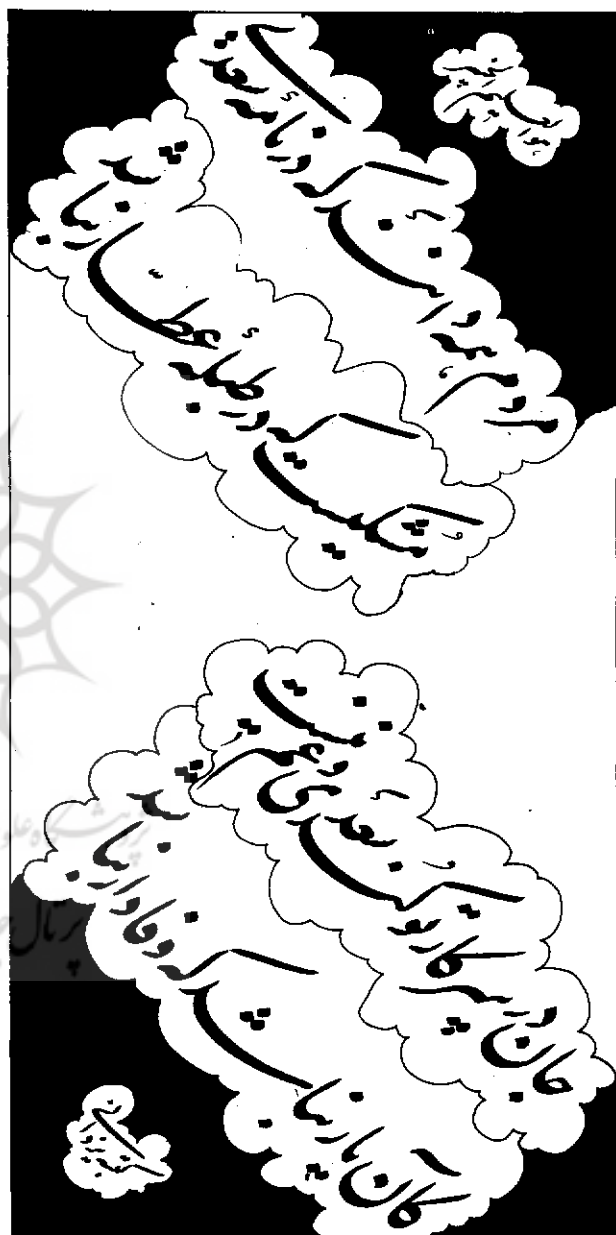
به يك دانگ از چه چيز؟ و بيت ۳۰۷۷:

بدزدید بقال از او نیم دانگ

بر آورد دزد سیه کار بانگ

نیم دانگ از چه چيز؟ ناچار بايد براي دانگ فکر ديگري كرد يا توضيح ديگري داد. در همان بيت اول، فانيذ: «شکر سرخ (يا زرد)، قند سفيد...» معنی شده و ناچار اين معنی از فرهنگها گرفته شده؛ ولي نه در قند (به مصطلح امروز) يا شکر بودنش و نه در رنگ آن توافقي به عمل آمده. بالأخره اين قند يا شکر، سرخ است يا سفيد؟

(۲) در بيت ۱۵۱۲: ساروان، بدون توضيح به شتر بان معنی شده (نيز در دو بيت ۳۴۱۸ و ۳۶۴۵). گمان مي رود كه «سار» به معنی



شتر گرفته شده، چنانکه در بعضی فرهنگها هم آمده که البته «سار» گونه‌ای است از «سر»، و ساریان دقیقاً به معنی «جلودار» است نه چیز دیگر و دکتر معین نیز در حاشیه برهان به درستی همین را داده است.

(۳) در بیت ۳۰۹۱:

نهد عامل سفله بر خلق رنج
که تدبیر ملک است و توفیر گنج

توفیر را «صرفه - سود خزان» معنی کرده‌اند. که البته «توفیر گنج»، سود خزانه هست ولی خود توفیر همان صرفه است چنانکه در این بیت حافظ:

گر بدانم که وصال تو به دین دست دهد
دین و دل را همه در بازم و توفیر کنم.

(۴) زبان آور، در بیت‌های ۱۸۷۲ و ۲۹۵۳

نگفتند حرفی زبان آوران

که سعدی نگوید مثالی بر آن

نظیر صفت فوق، در فارسی نسبتاً زیاد است. از قبیل دلاور، تناور، جنگاور و تکاور که همه مرکب اندازیک اسم - زبان، دل، تن، جنگ و تک - با جزء «-اور». اگر این جزء را صفت فاعلی مرخم از آوردن بدانیم، از هیچیک از ترکیبات فوق معنی درستی حاصل نمی‌شود، بنده تصور می‌کند که پسوند اصلی در ساختمان این صفت همان «ور» است که در فارسی صفت «دارنده» می‌سازد. این پسوند در بسیاری موارد به همان شکل اصلی خود به اسم می‌پیوندد و در برخی موارد همراه با مصوت بلند «ا» که این مصوت دارای نقش دستوری یا معنایی نیست و حالت حرف «وقایه» دارد، به عبارت دیگر برای سهولت تلفظ آمده است. این پسوند شکل دیگری هم پیدا کرده و آن در انتهای کلمات گنجور و رنجور و مزدور و غیره است که در آنجا var به u تبدیل شده و این، در مورد اسمهایی است که به دو ساکن ختم می‌شوند، البته با بعضی استثناءها نظیر «نمور». مقصود این است که در صورت صحت عرایض بالا «زبان آور» را باید «زبان‌اور» نوشت که با فعل «آوردن» یکی دانسته نشود.

(۵) در بیت ۳۴۰:

حسودی که يك جو خیانت ندید

به کارش به تا به چو گندم تبید

بیت بر اساس نسخه «گ» که اساس کار مصحح محترم قرار داشته نیست. اما مصراع دوم بر اساس چاپی که «گراف» در ۱۸۸۵ در وین و نیز در ۱۳۵۲، نورالله ایران پرست در تهران انجام داده صورتی دارد که به عقیده اینجانب بر صورت متن چاپ شده

مرجع است: «به کارش چو گندم به تاوه تبید»

(۶) در بیت ۳۱۲۲:

زن خوش منش دل نشان ترکه خوب

که آمیزگاری ببوشد عیوب

«دل نشان» در توضیحات «دلپذیر و خوش آیند» معنی شده، مثلاً شبیه «دلنشین». این معنی را البته با کمی مسامحه می‌توان پذیرفت ولی اگر نسخه بدل «دل ستان» به جای آن می‌آمد، هیچ اشکالی پیدا نمی‌شد. راستی مگر نسخه بدلها برای چنین مواردی بررسی نمی‌شوند؟

واژه «خوب» در شعر و ادب فارسی نیز، فراوان به معنی «زیبا» و «زیبارو» به کار رفته است. چون در توضیحات آن را نیافتم متذکر شدم که «خوب» در این بیت نیز به معنی زیباست، می‌گوید زن دل ستان (یا دل نشان) از زن زیبا بهتر است. زیرا، عیب نبودن زیبایی، یا وجود عیبی در صورت، به وسیله آمیزش، پوشید می‌شود.

(۷) در بیت ۲۹۵۸:

چو چنگش کشیدند حالی به موی

غلامان و چون دف زدندش به روی

اگر مصرع اول را به نثر درآوریم می‌شود: غلامان او را موی-ش [کشیدند همانند چنگ. نه اینکه مویش را کشیدند.

(۸) در بیت ۲۸۹۲ (و نظایر آن):

کمال است در نفس انسان سخن

تو خود را به گفتار ضایع مکن

این تذکر جنبه سواس دارد. از آنجا که مصحح محترم در موارد لزوم، در چاپ، رعایت اعراب کلمه را نموده و در اینجا سخن که باید به شکل اصلی خود یعنی به فتح «س» و ضم «خ» (saxon) تلفظ گردد، بدون اعراب آمده، این تذکر سواس آمیز را نیز برای موارد مشابه دیگر لازم دانست. چه تلفظ این واژه در قدیم به همین صورتی بود که گفته شد. البته نمی‌توان معلوم کرد که در چه قرن این تلفظ عوض شده و این جابجایی دو مصوت چه وقت صورت گرفت و اینکه بعضی می‌پندارند این واژه را باید برای رعایت

قافیه با دو ضمه خواند بکلی نادرست است. (نگا: مقاله این بنده در مجله آینده، سال ۷، شماره ۷، نقدی بر واژه‌نامه)

(۹) در بیت ۳۲۵۴:

بخایندش از کینه دندان به زهر

که دون پرورست این فرومایه دهر

درست است که دندان به زهر خاییدن در اینجا کنایه است از «سخن گفتن از نهایت دشمنی» ولی معنی اصلی آن، انجام کاری، نظیر کار مار است که وقتی دندان بر هم می فشارد زهر نیز می ریزد، یعنی جویدنی همراه با زهر ریزی، یعنی دادن دو شکنجه به طرف.

(۱۰) در بوستان سعدی، در شش جا نام دجله آمده و پیداست که همان طور که مصحح محترم در مورد آن مرقوم داشته‌اند: «نام رودی است در کشور عراق». ولی به نظر می‌رسد که «رودخانه به طور مطلق» منظور نظر سعدی بوده نه آن رود بخصوص، به این چند مورد توجه بفرمایید:

چو دیده به دیدار کردی دلیر

نگردی چو مستسقی از دجله سیر (بیت ۳۷۷)

چو کودک به دست شناور برست

ترسد اگر دجله پهناور است (بیت ۱۸۴۹)

بیندای پسر دجله در آب کاست

که سودی ندارد چو سیلاب خاست (بیت ۱۶۱۴)

(۱۱) در مورد واژه «ژاژ» در «ژاژخای» آمده است: «نام بوته گیاهی است بسیار بی مزه». باید گفت ظاهر آن به نظر می‌رسد که «ژاژخای» را بیهوده گو دانسته‌اند، بلکه به دلیل خاصیت دیگری از آن است و آن خاصیت، جویده نشدن این گیاه می‌باشد. در برهان آمده «بوته گیاهی است... در نهایت بی مزگی و فرچند شتر آن را بخاید نرم نشود و به سبب بی مزگی فرو نبرد». فرهنگها جز این، گیاهان دیگری را تحت این نام و باقید «بعضی گویند» صورت داده‌اند که زیاد مناسب نمی‌نماید. شاید بی فایده باشد عرض کنم در لهجه کردی، «سقرز» یا به قول امروزها «آدامس» را «جاجک» (Jājik) می‌نامند و خالی از احتمال نیست که با واژه «ژاژ» مربوط باشد. به هر حال به نظر این بنده «ژاژخای» همان «سقرجو» است که دهانش بیهوده باز و بسته می‌شود بدون اینکه نصیبی به خود یا کس دیگر برساند.

(۱۲) در مورد بیت ۴ آمده است: «زمین نیاز: یعنی آستان یازمندی و حاجت، کنایه از فروتنی». احتمالاً مسامحه‌ای در میشها صورت گرفته و این تذکر تنها از باب مسائل چاپی است و البته «سر بر زمین نیاز [داشتن یا نهادن] کنایه از فروتنی است نه خود زمین نیاز.

(۱۳) کسری: «... عنوان انوشروان و هر يك از پادشاهان سامانی». باید گفت اولاً خسرو نام است نه عنوان و ثانیاً انوشروان (انوشیروان، نوشیروان، پهلوی: انوشک رووان) (anōšak rōvān) لقب اوست. و همان طور که مصحح محترم، ضمن بیت ۵۵۷ آورده‌اند معنی «خسرو» همان «نیک شهرت» است یا تحت اللفظ: «[کسی که نام او] به نیکی شنیده شده». و البته همه پادشاهان ساسانی چنین نامی نداشته‌اند. اما چرا واژه خسرو به معنی پادشاه در زبان فارسی به کار رفته - و نیز کسری معرب آن -؟ در این مورد چنین می‌توان حدس زد بدون اینکه صحت آن را تضمین نمود. از خسرو انوشیروان تا سقوط حکومت ساسانی توسط «عربان»، پنج شاه خسرو نام بر ایران سلطنت کرده‌اند. خسرو اول مقلب به «انوشه‌روان»، خسرو دوم مقلب به «اپرویز» و او همان «خسرو پرویز» است. خسرو سوم پسر قباد و برادرزاده خسرو پرویز، که تنها مدتی کوتاه - در حدود سه ماه - در مشرق ایران، خراسان، پادشاهی کرد. دیگر خسرو چهارم که در حدود سالهای ۶۳۰-۶۳۲ به تخت سلطنت نشست و جز نامی از او باقی نماند. پنجمین خسرو، فرخ‌زاد - یا خره‌زاد - از اعقاب خسرو پرویز است که پس از «آزرمی دخت» در حدود همان سالهای ذکر شده بر تیسفون دست یافت و سپس که یزدگرد سوم بر تخت نشست توسط رستم فرخ‌زاد به قتل رسید (نگا: کرستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۲-۵۲۱، و نیز تولد که: تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب خویی، ص ۵۴۹ و ۵۸۶). حتی بعضی گفته‌اند که پس از آزرمی دخت، خسرو پسر مهر گنسنسب به پادشاهی رسید (تولد که، همان، ص ۵۳۹).

آیا ممکن نیست، وجود این همه خسرو، که هر يك لقبی هم به دنبال دارد، و همه نیز به دوران اخیر حکومت ساسانی تعلق دارند، اعراب را به اشتباه انداخته باشد و آنها هستند که این نام - و معرب آن کسری - را عنوان فرض کرده‌اند، چون چنین اشتباهی از خود ایرانیان بسیار بعید است. اگر این حدس درست باشد باید گفت همان اشتباه از ناحیه کتابهای عربی به فارسی نیز وارد شده. بویژه که اعراب سلسله ساسانی را سلسله «اکاسره» هم نامیده‌اند.

باری، در پایان کلام بر خود فرض و حتم می‌دانم که يك بار دیگر مراتب تشکر خود را به نام يك دوستدار شعر سعدی به جناب دکتر یوسفی تقدیم بدارم و آرزو کنم که ایشان «جانب اهل سعدی» نگهدارند و به همین شیوه عالی و زیبا، بقیه کلیات را هم به تصحیح و چاپ برسانند و دل و جان فارسی زبانها و فارسی دانها و فارسی دوستها را صفا بخشند.